



عکس‌ها: مجید فراهانی

خانواده مهاجر افغان، در مرکز تهران با راه‌اندازی یک کافه گالری، کسب‌وکار خانگی راه انداختند

خانه دوست اینجاست

دغدغه‌شان معرفی فرهنگ و سنت‌های کشور همسایه به برادرانشان، ایرانی‌هاست؛ انتخاب غذا بهترین راه برای معرفی کشور همسایه بوده است. حالا یک‌سال می‌شود آنها خانه کابل را در یکی از خیابان‌های پایتخت راه انداخته‌اند. هرچند شروع کارشان با کرونا همراه بود، حالا اما از کسب‌وکاری که همه اعضای خانواده در آن نقشی دارند، راضی‌اند.

ظاهراً یک رستوران یا کافه است شبیه هزاران کافه و رستورانی که در پایتخت قرار دارد، داستانش اما با دیگر رستوران‌ها فرق دارد. خانه کابل تمام غذاهایش نه ایرانی که غذاهای سنتی افغانستان است. صاحب رستوران هم یک خانواده افغان هستند که سال‌ها پیش، زندگی را در تهران شروع کردند. همه هنرمندند و

لیلا شوقی

روزنامه نگار

بالهجه و عشق



که هست به برادران ایرانی اش معرفی کند. او دوست داشت چهره‌ای را که از افغانستان در ایران ساخته شده است، اصلاح کند. به همین دلیل از دایره دوستانش شروع کرد. از فرهنگ و تاریخ افغانستان گفت و تعجب و شک را در نگاه آنها دید؛ برای معرفی کشورش قدم دیگری برداشت و در اولین فرصت به افغانستان سفر می‌کرد و از مراسم و مناطق دیدنی و مردم عکس می‌گرفت. برگزاری نمایشگاه‌های عکس در ایران، هند و ترکیه، ماحصل تمام تلاش‌های او برای معرفی کشورش بودند. هرچند آقای اکبری در تمام سال‌های فعالیتش تلاش خود را به کار بست، اما یک خلا بزرگ در این راه حس کرد. راه‌اندازی کسب‌وکار خانگی از همین جا شروع شد.

روایت خانواده اکبری را با لهجه و عشق به وطن‌شان باید خواند. در تمام داستان‌های این خانواده کلمات افغانستانی شنیده می‌شود. داستان خانه کابل، نه از یک سال پیش که کافه به راه افتاد، بلکه از ۳۸ سال پیش شروع شد. زمانی که پدر خانواده، محمدموسی اکبری که آن زمان ۲۲ سال داشت، در افغانستان دانشجوی رشته نقاشی بود. اما بعد جنگ افغانستان و حمله شوروی شروع شد و یک کشور کمونیستی حکمران سرزمین‌شان شد. محمدموسی و دوستانش مخالف این اتفاقات بودند و در همین راه هم بعضی از دوستانش دستگیر شدند؛ همین شد که سال ۶۳، محمدموسی به ایران مهاجرت کرد. دو سال بعد، یعنی سال ۶۵ او در دانشگاه هنرهای زیبای دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و همانجا بود که متوجه شد، چقدر ایرانی‌ها کم می‌دانند درباره کشور همسایه‌شان افغانستان، کشوری که یک زمانی، نه مرز مشترک که تاریخ مشترک داشتند و با هم یک سرزمین به حساب می‌آمدند. همین شد که پدر خانواده احساس کرد، باید کاری کند، باید افغانستان را به آن شکلی

مثل قدم زدن در کابل

یک محوطه ۲۰ متری، تمام فضای کافه گالری است. شاید این فضا ابتدا کوچک به نظر برسد اما کارهایی در آن انجام می‌شود انگار همین فضای کوچک به وسعت یک کشور و سنت‌های آن، بزرگ می‌شود. اول از همه این عکس‌ها هستند که به چشم می‌آیند. در یکی از عکس‌ها مردی در بازار کابل نشسته است و سبزیجات می‌فروشد. در عکس دیگری، مردهای اسب‌سوار چوگان بازی می‌کنند. عکس دیگری، مسجد کبود در مزار شریف را نشان می‌دهد، رنگ آبی فیروزه‌ای رنگ قالب این عکس است. بعد اما بادیادک‌های رنگی رنگی بر دیوار افراشته شده به چشم می‌آیند. درست در ردیف دیواری که بادیادک‌ها میخ شده‌اند، کلاه‌های سنتی افغانستان دیده می‌شود. کلاه‌هایی با طرح‌ها و نقش‌های متنوع، زرد، قهوه‌ای قرمز و با جنس‌های پشمی. بعد که سرمی چرخانیم، روی پیشخوان، شیشه‌های ترشی چتی (ترشی مخصوص افغانستان که با سرکه و سبزیجاتی مانند گشنیز درست می‌شود) خودش را نشان می‌دهد. پشت پیشخوان سماور بزرگ برنجی با نقش‌های اسلیمی دود می‌کند و قوری پر از چای سبز، خودی نشان می‌دهد. ادویه‌های بسته‌بندی شده هم مرتب نشسته‌اند در باکسی شیشه‌ای تا مشتری سراغ‌شان برود. کنار در، یک کتابخانه کوچک قرار دارد، کتاب‌های تاریخ افغانستان و کتاب‌هایی از شعری افغان، قفسه‌های کتابخانه را پر کرده‌اند. نماد نوروز (پرنده‌ای برنجی) و چند مجسمه دیگر از افغانستان در لایه لای قفسه دیده می‌شود. روی تمام میزهای شش نفره یک پلاک آبی گذاشته‌اند که محله‌ای را معرفی می‌کنند. یک میز، محله افشار (در کابل محله‌ای به نام افشار شناخته می‌شود) و میز دیگری محله چهل ستون (کاخ چهلستون که در زمان سلطنت زمان شاه درانسان در قرن دوازدهم هجری قمری ساخته شد در این محله کابل قرار دارد) را معرفی می‌کند. خانه پر از گلدان‌هایی است که هوا را مطبوع کرده است. آهنگی افغانی، فضای خانه را دل‌انگیز کرده است. اینجا خانه کابل است.